بخشش اعضای بدن جانباز شیمیایی پس از شهادت

■ حسین فصیحی

مهرداد نورزاد، پاسدار و جانباز دوران دفاع مقدس بود که به دلیل جراحت‌های ناشی از شیمیایی به شهادت رسید و اعضای بدنش به چند بیمار نیازمند اهدا شد تا فداکاری این رزمنده دوران دفاع مقدس پس از شهادتش هم ادامه داشته باشد.

مهرداد نورزاد ۵۹ ساله، اهل شهرستان بیله‌سوار یکی از شهرهای مرزی اردبیل بود. وقتی آتش جنگ شعله‌ور شد، او پسری نوجوان بود که برای ادای تکلیف، خودش را به جبهه رساند و تا پایان جنگ در عملیات‌های بسیاری شرکت کرد. با اینکه در جریان چند عملیات مجروح و در حمله شیمیایی دشمن بعث به حلبچه دچار عوارض شیمیایی شد، اما هرگز به دنبال گرفتن سهمیه جانبازی نرفت تا اینکه به دلیل عوارض ناشی از همان جراحت‌های جنگ به مرگ مغزی مبتلا و اعضای بدنش به بیماران نیازمند پیوند شد. همسرش می‌گوید: «همه مدارک جانبازی و دوران حضورش در دفاع مقدس موجود بود، اما همیشه می‌گفت به‌خاطر خدا و وطنم به جبهه رفتم. ریه‌ها و چشمانش دچار عارضه‌های شدیدی شده بود و موج انفجار اعصاب و روانش را حسابی به‌هم ریخته بود. هر وقت به مرخصی می‌آمد، آرام و قرار نداشت و می‌گفت باید بروم. هر وقت هم تلویزیون تصاویر رزمندگان را نشان می‌داد، مدام گریه می‌کرد و می‌گفت از دوستانش جدا مانده است. هرچه از دوران جنگ بیشتر فاصله می‌گرفتیم، عوارض ناشی از این آسیب‌ها بیشتر می‌شد، به‌طوری که با هر ناراحتی کوچکی کنترلش را از دست می‌داد تا اینکه به دلیل همین عوارض نیز به شهادت رسید.»

همسر شهید نورزاد ادامه می‌دهد: «در تمام این سال‌ها مدام تحت درمان بود و به پزشک مراجعه می‌کرد. ابتدای دی‌ماه وقتی عارضه‌ها شدیدتر شد، او را به بیمارستان شهرمان در بیله‌سوار بردیم، اما پزشکان گفتند باید هرچه زودتر شوهرم را به تهران منتقل کنیم. ما هم راهی تهران شدیم و مهرداد در بیمارستان سینا بستری شد و تحت درمان قرار گرفت. در جریان درمان مشخص شد توموری در سرش وجود دارد که باید خارج شود برای همین تحت عمل جراحی قرار گرفت، اما عمل موفقیت‌آمیز نبود و شوهرم مرگ مغزی شد. پس از آن ما تصمیم گرفتیم اعضای بدنش را ببخشیم.»

وی درباره بخشش هم عنوان می‌کند: «حالا احساس خوشحالی دارم. از اینکه چند نفر زندگی تازه‌ای پیدا کرده‌اند خوشحالیم و به کاری که کرده‌ایم افتخار می‌کنیم. خانواده یکی از بیماران که یکی از کلیه‌ها را دریافت کرده، تماس گرفته و گفته که پسرشان ۹ سال بود از بیماری کلیه رنج می‌برد. حالا او پیوند کلیه شده و چند روز دیگر بیمارشان مرخص می‌شود. آنها مدام تماس می‌گیرند و می‌گویند فرزندمان را نجات دادید. قلب مهرداد هم به یک بیمار در تهران پیوند شده است، اما از بیماران دیگری که پیوند دریافت کرده‌اند خبر نداریم که چه کسانی هستند. البته گفته‌اند به تدریج شماره تماس آنها را هم در اختیارمان می‌گذارند، با این حال ما برای رضای خدا بخشیدیم.»

■ **از نگاه خواهر**

سوسن نورزاد، خواهر شهید هم می‌گوید: «برادرم صاحب یک دختر و سه پسر بود. او در مدت هشت سال دفاع مقدس، ۴۵ ماه در جبهه‌ها حضور داشت و در توپخانه خدمت می‌کرد. شیمیایی شده بود و موج انفجار هم او را گرفته بود. بعد از جنگ مدام درگیر درمان عوارض ناشی از جراحت‌های شیمیایی و موج انفجار بود، به‌طوری که بینایی یکی از چشم‌هایش را از دست داده بود و بینایی چشم دیگرش هم محدود شده بود. در این مدت مدام درگیر درمان بود و پزشکان متوجه نشده بودند که بسیاری از این عوارض ناشی از توموری است که در

سرش ایجاد شده تا اینکه آذرماه امسال حالش خیلی بد شد، به‌طوری که پزشکان گفتند باید مهرداد را به تهران منتقل کنیم. او به بیمارستان سینای تهران منتقل شد و تحت درمان قرار گرفت. بعد از آزمایش‌های صورت گرفته، گفتند عوارضی که برای چشم‌هایش ایجاد شده ناشی از توموری است که در مغزش ایجاد شده و پزشکان بعد از انجام آزمایش، تصمیم به جراحی گرفتند. در جریان عمل مشخص شد تومور بزرگ است. ابتدا از ناحیه بینی عمل شد و بعد عمل از ناحیه سر صورت گرفت که هنگام عمل خونریزی کرد و به کما رفت. ۱۵ روز در کما بود. در آن مدت همه دست به دعا بودیم تا خداوند برادرم را به ما برگرداند. از طرفی وقتی تلاش برای نجات مهرداد ثمری نداشت، دوم دی‌ماه پزشکان موضوع را با همسر و فرزندانش در میان گذاشتند. آنها هم تصمیم گرفتند در این باره به وصیت برادرم عمل کنند، چراکه او وصیت کرده بود اگر هنگام عمل برایش اتفاقی افتاد، اعضایش را اهدا کنیم که گفتند قلب، مغزاستخوان، پوست، کلیه‌ها، لوزالمعده و کبد اهدا شد. همان زمان به ما گفتند پیوند قلب و کلیه‌های صورت گرفته است و اگر عضو دیگری هم اهد شده باشد به ما خبر می‌دهند.»

خواهر شهید ادامه می‌دهد: «خانواده برادرم هم از اینکه اعضای مهرداد اهدا شده رضایت دارند، چراکه به توصیه پدرشان عمل کرده‌اند. برادرزاده‌هایم می‌گویند پدرشان زنده است، چراکه اعضای بدنش در بدن دیگران جریان دارد و به دیگران زندگی بخشیده است. برادرم انسان خیرخواهی بود و هشت خانواده را تحت پوشش داشت. خودم احساس می‌کنم عضوی از بدنم جدا شده است. همه اهل بیله‌سوار برای برادرم احترام قائل بودند و زمانی هم که به شهادت رسید همه اهل شهر برایش سنگ‌تمام گذاشتند و در مراسم تشییع و خاکسپاری او شرکت کردند. بچه‌هایش می‌گویند کاش اعضای بدنش به بدن کسانی زندگی بخشیده باشد که خصلت‌های پدرشان را داشته باشند.»

خواهر شهید همچنین می‌گوید: «برادرم اصلاً از سوابق جبهه و جانبازیش استفاده نکرد. برادر دیگرم که از مهرداد کوچک‌تر است هم جانباز است و ۷۰درصد جانبازی دارد. یک طرف بدنش لمس شده و بخش زیادی از سرش پروتز است. چند بار دیدم که به مهراد می‌گفت مدارکت را بده تا سوابق جانبازیت را ثبت کنم، اما او قبول نمی‌کرد و می‌گفت برای رضای خدا رفتم و نمی‌خواهم اجر آن با گرفتن سهمیه ضایع شود. به‌خاطر عوارض ناشی از جانبازی‌اش ریه‌هایش درگیر بود، گوش‌ها و چشم‌هایش مدام اذیتش می‌کرد. وقتی داخل خانه بود، نمی‌توانستیم آشپزی کنیم، چراکه ریه‌هایش اذیتش می‌کرد و دچار تنگی‌نفس می‌شد.»

۲ کشته در دورهمی خونین مهندس‌های زامبی

■ غلامرضا مسکنی

پنج دانشجوی دختر و پسر مهندسی پس از آشنایی مجازی، در دورهمی در یکی خانه‌های غرب تهران، با مصرف مخدر قارچ، زامبی شدند و حادثه خونینی را رقم زدند. در جریان این حادثه دو نفر به قتل رسیدند و یک نفر در پرتگاه مرگ قرار گرفت.

ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه بیست و سوم بهمن ماه، قاضی امیرحسین علیمردان، بازپرس ویژه قتل دادسرای امور جنایی تهران با تماس تلفنی مأموران کلانتری ۱۳۸ جنت‌آباد از قتل دختر و پسر جوانی در خانه‌ای با خبر و همراه تیمی از کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی راهی محل شد.

تیم جنایی در طبقه اول ساختمان مسکونی در خیابان جنت‌آباد شمالی کوچه سیدخندان با جسد دختر ۲۴ ساله‌ای به نام پریا پشت در ورودی آپارتمان و کمی آن‌طرف‌تر با جسد پسر ۲۰ ساله‌ای به نام اشکان داخل پذیرایی جلوی اتاق خواب روبه‌رو شدند که به طرز دلخراشی هر دو با ضربات متعدد شمشیر به گردن، پشت و دست به قتل رسیده‌بودند. همچنین مشخص شد قاتل پسر جوان ۲۰ ساله‌ای به نام کامبیز است که در این حادثه او هم به شدت زخمی و در حالی که در یک‌قدمی مرگ قرار داشته از سوی مأموران پلیس با آمبولانس به بیمارستان منتقل شده‌است.

■ **مهمانی شوم**

کارآگاهان جنایی دریافتند دو مقتول و قاتل همراه دو دختر جوان دیگر به نام‌های پروانه و لعیا ۲۰ ساله شب قبل میهمانی برگزار کرده و در آن میهمانی پس از مصرف موادمخدر توهم‌زا درگیری خونینی رقم زده‌اند، اما پروانه و لعیا قبل از درگیری موفق به فرار از خانه شده و سه نفر دیگر با قمه و چاقو به جان هم افتاده‌اند.

یکی از مأموران به بازپرس جنایی گفت: «ساعت حدود ۹ و ۳۰ دقیقه دختری وحشت‌زده با اداره پلیس تماس گرفته و اعلام کرده‌بود دوستانش داخل آپارتمانی با هم درگیر شده‌اند. او از پلیس درخواست کمک کرد و من هم همراه چند نفر از همکاران به سرعت به محل اعزام شدیم. وقتی به محل رسیدیم دو دختر (پروانه و لعیا) پشت دیوار مغازه‌ای پنهان شده‌بودند و به محض دیدن ما محل حادثه را نشان دادند. هر چقدر تلاش کردیم در باز نشد تا اینکه مادر پروانه و مرد جوان دیگری که خودش را صاحبخانه معرفی کرد، به محل رسیدند. در را تخریب کردیم و وارد خانه شدیم و در همان ابتدای ورود، پشت در با جسد دختر جوانی که دوستانش او را پریا صدا می‌زدند، روبه‌رو شدیم و معلوم بود او هم می‌خواسته فرار کند، اما جلوی در، در حالی که به نظر می‌رسیده دستش را به دستگیره در رسانده با ضربات شمشیر به قتل رسیده‌است. در ادامه روبه‌روی در اتاق خواب با جسد پسر جوانی روبه‌رو شدیم که خون بدنش تمامی فرش‌ها و سرامیک‌ها را خونی کرده‌بود. از داخل اتاق خواب صدای ناله می‌آمد و ما وارد اتاق شدیم و دیدیم روی تخت پسر جوان دیگری زخمی و در حال ناله کردن است. او توان حرف زدن نداشت و با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد که به سرعت او را به بیمارستان منتقل کردیم.»

■ **علامت «اس»**

تیم جنایی در بررسی محل حادثه شمشیر بزرگ خونی همراه چند چاقو کوچک تزئینی پیدا کردند که حکایت از آن داشت قاتل با همان شمشیر مرتکب دو قتل شده‌است و خودش هم به احتمال زیادی از سوی اشکان با ضربات چاقوی کوچک به شدت زخمی شده‌است. به هم‌ریختگی وسایل خانه نشان می‌داد دو مقتول دقایقی با قاتل درگیری داشته‌اند، به طوری که همه وسایل به هم ریخته و خون‌های زیادی به در و دیوار پاشیده شده‌بود. در بازرسی‌های بعد مأموران مقدار زیادی موادمخدر توهم‌زا پیدا کردند که معلوم بود سه دختر و دو پسر جوان قبل از درگیری آن مواد را مصرف کرده‌اند. در یکی از اتاق‌ها تیم جنایی با علامت «اس» انگلیسی بزرگی روی دیوار روبه‌رو شدند که مشخص شد قاتل پس از جنایت با خون خودش یا خون مقتولان علامت «اس» را به عنوان رمز پیروزی روی دیوار نوشته است.

■ **بازداشت ۴ متهم**

تیم جنایی در تحقیقات میدانی دریافتند پروانه تهرانی است و همراه مادرش زندگی می‌کند، اما پریا، لعیا، اشکان و کامبیز هر کدام اهل شهرستانی هستند که همگی به خاطر جشن تولد پروانه سه روز قبل به تهران می‌آیند و مادر پروانه برای آنها از یکی از دوستان قدیمی‌اش به نام سعید خانه‌ای اجاره می‌کند و از سه روز قبل در اختیار آنها و دخترش قرار می‌دهد تا اینکه این حادثه مرگبار رخ می‌دهد. مأموران در ادامه پروانه، لعیا و مادر پروانه و سعید را بازداشت کردند. چهار متهم صبح دیروز برای بازجویی به دادسرای امور جنایی منتقل شدند. سعید به بازپرس جنایی گفت: «من املاکی کار می‌کنم و مدتی است همسرم از من جدا شده و در خانه‌ام تنها هستم. چند روز قبل مادر پروانه که از قدیم او و همسر مرحومش را می‌شناسم، با من تماس گرفت و گفت برای دوستان دخترش که قرار است از شهرستان برای اجرای پروژه‌ای و تولد دخترش به تهران بیایند، خانه‌ای اجاره کنم تا چند روزی که آنها میهمان دخترش هستند، در آنجا سکونت داشته‌باشند. مادر پروانه استاد دانشگاه است و حتی برادرم دانشجوی او بوده و به همین دلیل به او اعتماد کردم و خانه خودم را برای چند روز در اختیار آنها قرار دادم و اگر می‌دانستم آنها می‌خواهند مواد مصرف کنند و درگیری مرگبار را رقم بزنند به آنها نمی‌دادم.»

مادر پروانه هم گفت: «دخترم و تعدادی از دوستانش روی پروژه بازی اینترنتی کار می‌کردند و چند روز قبل دخترم گفت دوستانش قرار است به تهران بیایند و با هم چند جلسه کاری روی پروژه‌شان داشته‌باشند. از طرفی جشن تولد دخترم نزدیک بود و دوستانش می‌خواستند در جشن تولدش شرکت کنند و من هم برای آنها خانه‌ای اجاره کردم، اما دخترم را پیش آنها نفرستادم و فقط شب آخر پیش آنها رفت و این اتفاق افتاد. من استاد دانشگاه هستم و همیشه حواسم به فرزندانم بود، اما این بار غفلت کردم.»

■ **شمشیر مورتال کامبکت**

پروانه و لعیا هم در بازجویی‌ها ماجرا را شرح دادند. پروانه گفت: «قرار بود چهارشنبه تولدم را با حضور دوستانم جشن بگیرم. من عاشق بازی اینترنتی بودم که شخصیت اصلی آن با شمشیر موجداری می‌جنگد. آنقدر آن شخصیت و شمشیرش را دوست داشتم که کامبیز برای جشن تولدم همان شمشیر را کادو آورده‌بود، اما فکر نمی‌کردم با همان شمشیر دو نفر از بهترین دوستانم را به قتل برساند.»

تحقیقات از متهمان ادامه دارد. قاتل هم در بیمارستان تحت درمان قرار دارد و پس از بهبودی برای تحقیق به دادسرای منتقل می‌شود.

■ **قارچ سمی**

پروانه و لعیا مقابل قاضی پرونده به آرامی ماجرا را شرح می‌دهند. هنوز ترس و دلهره از حادثه را در چهره‌شان می‌توان دید. پروانه می‌گوید به اصرار کامبیز همه مواد توهم‌زا معروف به قارچ مصرف کردیم. ابتدا همه خوش بودیم، اما چند ساعت بعد همه در توهم آن مثل زامبی به جان هم افتادند.

پروانه چقدر درس خواندی؟

ما همه دانشجو هستیم. من دانشجوی رشته برق هستم، لعیا گرافیک می‌خواند، کامبیز و اشکان هر دو مهندسی کامپیوتر می‌خواندند و پریا هم در رشته انیمیشن درس می‌خواند.

چطوری با هم دوست شدید؟

من تهرانی هستم و کامبیز و اشکان هم اهل ارومیه هستند. پریا خرم‌آبادی بود و لعیا هم همراه خانواده‌اش در کرمانشاه زندگی می‌کند. ابتدا دوستان آنلاینی بودیم و چند سال قبل در فضای مجازی با هم دوست شدیم و دوستی ما ادامه پیدا کرد.

اولین‌بار بود یکدیگر را دیده بودید؟

نه. مردادماه امسال هم در تهران قرار ملاقات گذاشتیم. البته آن زمان خانه اجاره نکردیم و هر کدامشان جدا جدا هتل گرفته‌بودند و فقط بیرون و در کافی‌شاپ با هم قرار می‌گذاشتیم و درباره پروژه‌مان با هم صحبت می‌کردیم.

چه پروژه‌ای؟

ما می‌خواستیم بازی به نام «کانوی» را که فیزیکی بود به اینترنتی تبدیل کنیم و به همین دلیل، همیشه با هم در ارتباط بودیم و روی پروژه‌مان کار می‌کردیم. فکر کنم مراحل پایانی پروژه‌مان بود و به همین دلیل هم همه به تهران آمدند و قرار شد چند روزی روی پروژه با هم کار کنیم و خانه‌ای اجاره کردیم.

اما مادر پریا گفته‌بود دخترش برای جشن تولد به تهران آمده‌است؟

بله، جشن تولد من هم بود و قرار بود به زودی برگزار کنیم.

شب حادثه جشن تولد شما بود؟

نه قرار بود چهارشنبه جشن تولد بگیریم. مادرم اجازه نداد در خانه اجاره‌ای بگیریم و قرار بود در خانه خودمان جشن بگیریم.

میهمانی آن شب به چه مناسبتی بود؟

در این چند روز مادرم به من اجازه نمی‌داد شب پیش دوستانم باشم، اما آن شب کامبیز گفت می‌خواهم همه را شگفت‌زده کنم و من هم با اصرار از مادرم اجازه گرفتم تا شب را پیش آنها بمانم.

شما را شگفت‌زده کرد؟

«لحظاتی سکوت می‌کند» کاش آن شب پیش آنها نمی‌رفتم. اول قرار بود با هم روی پروژه‌مان کار کنیم و بعد کامبیز برای ما جشن بگیرد. ساعت ۶ عصر او از خانه بیرون رفت و یک ساعت بعد به خانه برگشت و گفت مواد توهم‌زایی تهیه کرده تا با هم خوش باشیم. او دو مدل داشت که یکی از آنها دوزش پایین بود و دیگری دوز بالایی داشت. اصرار کرد و گفت می‌خواهیم امشب همه کنار هم خوش باشیم و بخندیم. می‌گفت این مواد اعتیاد نمی‌آورد و فقط به ما شادی می‌دهد و شب به یادماندنی برای ما رقم می‌زند. به هر حال با اصرار او من و لعیا دوز کمتر را مصرف کردیم، اما پریا، کامبیز و اشکان دوز زیاد را مصرف کردند تا بیشتر خوشی کنند. همه شنگول شده و خوش بودیم. انگار دنیا مال ما بود و جوک می‌گفتیم و می‌خندیدیم و به چیز دیگری فکر نمی‌کردیم. آنقدر خوش بودیم و خندیدیم که دل‌درد گرفتیم و با خودمان گفتیم چه مواد خوبی است که از دنیا غافل می‌شوی، اما خبر نداشتیم پایانش چه تلخ و غم‌انگیز است.

آخرش چه شد؟

تا نیمه‌های شب شاد و شنگول بودیم و حال می‌کردیم، اما کم‌کم حالمان بد شد توهمات دیگری به سراغمان آمد. من و لعیا ساعت ۲ بامداد به اتاق خواب رفتیم، اما خوابمان نگرفت و به همه چیز و حتی در دیوار می‌خندیدیم. ساعت ۴ بامداد کامبیز و اشکان و پریا که حال خوبی نداشتند، به اتاق آمدند و ما را بیرون کردند و گفتند نوبت آنها است در اتاق استراحت کنند. آنها حالشان خوب نبود و گاهی با هم مشاجره لفظی می‌کردند. من سعی کردم آنها را آرام کنم، اما فایده‌ای نداشت. چند ساعت بعد صدای شکستن شیشه‌ای آمد. وقتی به اتاق رفتم پریا دستش خونی بود، اما می‌خندید و خوش بود و گفت چیز مهمی نیست. ساعت نزدیک ۹ صبح بود و آنها دقیقه به دقیقه حالشان بدتر می‌شد. کامبیز فریاد می‌زد من خدا هستم و فرمانروای عالمیان، اما اشکان می‌گفت من خدا هستم و جهان در تسخیر من است. متوجه شدم آنها در حال اجرای همان نقش‌های بازی‌های اینترنتی هستند. با هم رجزخوانی می‌کردند و فکر می‌کنم یکدیگر را زامبی می‌دیدند و به طرف هم حمله می‌کردند. احساس کردم اتفاق بدی در حال رخ دادن است و تهدید کردم به پلیس زنگ می‌زنم. توهم آنها ثانیه به ثانیه بیشتر می‌شد و فکر کنم من و لعیا را که حالمان بهتر شده‌بود، حیوان یا شیطان می‌دیدند. از ترس ما دو نفر می‌خواستیم فرار کنیم، اما اشکان مانع ما شد که کامبیز با او درگیر شد. پریا هم حالش خوب نبود و همراه ما نیامد و رفتارهای عجیبی از خود نشان می‌داد. ما دو نفر به هر طریقی بود از خانه فرار کردیم و به پلیس زنگ زدیم. وقتی پلیس رسید، متوجه شدیم کامبیز با شمشیر پریا و اشکان را به قتل رسانده‌است.

شمشیر را از کجا آورده‌بود؟

شمشیر را کامبیز برای جشن تولد من کادو آورده‌بود.

چرا شمشیر؟

من عاشق بازی اینترنتی هستم که شخصیت اصلی آن شمشیر موجداری دارد. کامبیز می‌دانست من عاشق آن شمشیر هستم و به همین دلیل آن را برای من کادو آورده‌بود.

حرف آخر؟

اگر من و لعیا هم از موادمخدر توهم‌زا با دوز بالا استفاده می‌کردیم، الان ما هم به قتل رسیده‌بودیم.

رئیس پلیس تهران:

خیابان‌های پایتخت را از معتادان متجاهر پاک‌سازی کردیم

رئیس پلیس پایتخت تأکید کرد که با فراهم‌شدن ظرفیت نگهداری از معتادان متجاهر، پلیس به وعده‌اش عمل و خیابان‌های شهر را از معتادان متجاهر پاک‌سازی کرد.

سردار عباسعلی محمدیان در مراسم افتتاح طرح همیاران آرامش اجتماعی که در مسجد جامع نارمک برگزار شد، گفت: نزدیک به یک سال است با هدف ارتباط بیشتر با مردم و دریافت نیازمندی‌های پلیسی، توفیق داریم هر هفته از یک مسجد در سطح محلات تهران بازدید کنیم. در این بازدیدها، رؤسای پلیس‌های تخصصی و کارشناسان نیز با ما همراه هستند. وی ادامه داد: یکی از مشکلات مطرح‌شده در مورد جمع‌آوری معتادان متجاهر بود. ما توانمندی جمع‌آوری معتادان متجاهر را داریم، اما جای نگهداری نداشتیم که خوشبختانه ظرفیت برای نگهداری این افراد افزایش پیدا کرد و معتادان متجاهر یا افرادی که مریضی‌های واگیردار و زخم باز دارند در فضای ایجاد شده نگهداری می‌شوند و امروز شاهد پاک‌سازی محلات از معتادان متجاهر هستیم و با خرده‌فروشان موادمخدر نیز به طور قاطع برخورد می‌کنیم. وی افزود: در تهران شاهد هستیم که دیگر در خیابان‌ها مانند چند سال قبل معتاد متجاهر نداریم. اگر هم موردی بوده مردم به پلیس گزارش داده‌اند و بلافاصله نسبت به جمع‌آوری آنان اقدام شده‌است.

محمدیان با تأکید بر اینکه اگر خرده‌فروشان موادمخدر نباشند، معتادان نیز نیستند، گفت: در همین راستا با خرده‌فروشان نیز قاطعانه برخورد خواهیم کرد و اگر کسی گزارشی از این افراد داشت، با ۱۱۰ تماس بگیرد.

شهادت رئیس پلیس امنیت ملایر

رئیس پلیس امنیت ملایر در جریان درگیری با شرور مسلح به شهادت رسید.

سردار سلمان امیری، فرمانده انتظامی استان همدان گفت: عصر روز دوشنبه مأموران پلیس از حادثه درگیری منجر به قتل در یکی از محله‌های ملایر باخبر و در محل حاضر شدند. بررسی‌ها نشان داد مرد ۵۶ ساله با شلیک گلوله، فرزند ۲۲ ساله‌اش را به قتل رسانده و بعد از زخمی کردن فرزند ۳۲ ساله‌اش برای قتل همسرش خانه را ترک کرده است که تحقیقات برای بازداشت او به جریان افتاد. همزمان با انتقال مجروح حادثه به بیمارستان و انتقال جسد به پزشکی قانونی، مأموران موفق شدند مخفیگاه متهم را در اطراف شهر شناسایی کنند. مأموران همزمان با نجات همسر متهم برای بازداشت او وارد عمل شدند. درحالی‌که سرهنگ محمود خداداد، رئیس پلیس امنیت ملایر برای بازداشت متهم وارد عمل شده بود، متهم او را با شلیک گلوله هدف قرار داد که به شهادت سرهنگ پلیس منجر شد. بعد از آن بود که مأموران پلیس متهم را بازداشت و در بازرسی از او یک قبضه کلت کمری کشف کردند. از این شهید والامقام، دو فرزند پسر ۱۷ و شش ساله به یادگار مانده است.

قاتل: پس از فرار به آذربایجان به اتهام جاسوسی بازداشت شدم

■ آرمین بینا

پسر دانشجویی که به خاطر اختلاف مالی مرد دیگری را اشتباهی با شلیک گلوله به قتل رسانده‌بود، پس از قتل به کشور آذربایجان فرار کرد، اما در آنجا بازداشت و به ایران تحویل داده شد. متهم با اعتراف به قتل ماجرا را شرح داد.

روز چهارشنبه بیست و نهم شهریور ماه امسال مأموران پلیس تهران تلفنی در جریان تیراندازی در نزدیکی پمپ بنزینی در جنت‌آباد قرار گرفتند. وقتی مأموران به محل حادثه رفتند، متوجه شدند در این حادثه مرد ۲۵ ساله‌ای به نام احمد با شلیک گلوله زخمی و راهی بیمارستان شده‌است.

در حالی که تحقیقات درباره این حادثه ادامه داشت، به مأموران پلیس خبر رسید احمد پس از یک ماه بستری بر اثر شدت جراحت فوت کرده‌است. بدین‌ترتیب پرونده برای بررسی به دستور قاضی امیرحسین علیمردان، بازپرس ویژه قتل دادسرای امور جنایی در اختیار کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی قرار گرفت. بررسی‌های مأموران نشان داد متهم پسر جوانی به نام پیمان است که با مرد دیگری اختلاف حساب داشته و روز حادثه به مقتول اشتباهی شلیک کرده‌است. همچنین مشخص شد قاتل پس از حادثه به مکان نامعلومی گریخته‌است.

■ **بازداشت**

مأموران پلیس در ادامه دریافتند متهم پس از قتل به کشور آذربایجان گریخته و در آنجا دستگیر شده‌است و مأموران آن کشور وی را به مرزبانی ایران تحویل داده‌اند.

صبح دیروز متهم به دادسرای امور جنایی منتقل شد. وی در توضیح ماجرا گفت: مدتی قبل پدرم چند میلیارد تومان به مردی به نام ستار برای سرمایه‌گذاری داد. من چند سالی بود در خرید و فروش ارز دیجیتالی فعالیت می‌کردم و چند ماه قبل از حادثه ستار پیش من آمد و گفت یکی از دوستانش به نام احمد می‌خواهد در ارز دیجیتالی سرمایه‌گذاری کند. او ۷۰۰ میلیون تومان به من پول داد تا ارز دیجیتالی برای احمد بخرم و من هم خریدم، اما ضرر کردیم و من هم حدود ۱۱ هزار دلار به او پس دادم و مبلغی هم بدهکار شدم. به ستار گفتم بقیه پول احمد را خودش از طلبمان بدهد، اما او قبول نمی‌کرد. او همیشه می‌گفت احمد من و خانواده‌ام را تهدید به قتل می‌کند. آنقدر از نظر روحی روی من فشار آورد که اسلحه خریدم و تصمیم گرفتم به زندگی‌ام پایان دهم. روز حادثه او گفت با برادر چهارم احمد قرار گذاشته تا با او درباره طلبش صحبت کنم. آن روز مرد پیک موتوری را برادر احمد معرفی کرد و من هم که عصبانی بودم به او شلیک کردم. بعد فهمیدم او اصلاً هیچ‌کاره بوده و در کارگاه صحافی ستار کار می‌کرده‌است و پولی هم که در اختیار من قرار داده متعلق به خودش بوده و به دروغ گفته از احمد گرفته‌است. پس از قتل به کشور آذربایجان فرار کردم و در آنجا به جرم جاسوسی بازداشت و بعد به ایران مسترد شدم.» تحقیقات از متهم ادامه دارد.

مفقودی

سند مالکیت (برگ سبز) خودرو وانت پیکان ۱۶۰۰ مدل ۱۳۸۷ با شماره شاسی ۳۱۶۷۳۷۹۴ و شماره موتور ۱۱۴۸۶۰۷۷۶۲۳ با شماره انتظامی ۱۱۶ط ۶۸ ایران ۷۸ بنام شرکت کنسرو پروتو کشت ایران با مدیریت هما خلخالی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد. اسلامشهر

نوبت اول — **آگهی فقدان مدرک تحصیلی**

گواهینامه موقت پایان تحصیلات کارشناسی ارشد اینجانب آرزو خیری فرزند قربانعلی دارنده شماره شناسنامه / ملی ۴۵۶۹۵۲۵۵۸۱ صادره از سمنان در مقطع کارشناسی ارشد ناپیوسته رشته مهندسی کامپیوتر-نرم افزار صادره از واحد علوم و تحقیقات تهران (سمنان) با شماره ۲۶۱۲۳۷۲ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می باشد. از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به نشانی سمنان، کیلومتر ۵ جاده سمنان دامغان، مجتمع دانشگاه آزاد اسلامی واحد سمنان ارسال نماید. سمنان